

# خیرات حسنا

۷۴

که از شور عشق بر من میزد چشم بگرفت و پرده غفلت زده و دلش بپوشید و عروه عرضه داشت  
 که بیل این شعرها هم از من است حضرت بجمع جوار می خویش که در حواله مغالیه  
 صف زده بود ندا شارت کرده فرمود اینها همه از اذن اند اگر این شعرها از دل  
 بیعشق و خاطر ناگفته نبار بر آمده باشد کفایت از آنکه عروه را با همه مقام علم و هدایت  
 و صلاح و تقوی در این تغزلهای خاطر که فنار دلگشودل بوده لوله و شیشه  
 بوده است نه آنکه محض اظهار فضل و اقتضای طبع این شعرها سروده چنانکه  
 رب المغمزین شیخ مصحح الدین طیب الله فاه و عطر شراه فرموده که  
 هم بود شور دین سر بی خلاف کانه شیرین زبان میبکند  
 هم از اشعار عروه بن ادب که بجمع حضرت سئین رسیده بود این چند بیت است  
 که در ثناء برادرش بگفتند این آیه گفته است

سر به همتی وهم المرو بکری	و غاب الیخیم الاقید فر
اراقب فی الحجرة کل نجم	تعرض او علی المجرأة بکری
طیم ما ازال له فربنا	کان القلب بطن خر جبر
علی بکیر اخی ولی شهیدا	واتی العیش بصلح بعد بکیر

حاصل آنکه اندوه من شبانه در حرکت آمد و اندوه مرد شب روی میبکند  
 بر حال آنکه بر وقت قریب بغروب بود هر آخرت را که پیش می آمد و با بر صد انخوش  
 میرفت من همه دیده با بی میبکرم و این شب بیدار بی و ستاره شماره  
 از جهت غمی بود که همه با آن قریب چنانکه کوئی دل را سوز جگره التی ذکر  
 درون است و این غصه و غم بر بکیر بر ادرم میباشد که سعیدان زینت و  
 حمیدان ز کدشت و کدام عایش بعد از بکیر نیگواست

آورده اند که چون حضرت سئین این شعرها بشنود فرمود این بکیر کدام است  
 که برادرش عروه هر عیش را بعد از وی ناگوار دانست خدشکند از آن  
 بکیر با بنشان بقره هم بگردند پس فرمود این بکیر بلکه همان مردک سئینا قاضی است  
 که بر ما همه کذشت عرضه داشتند که او بی بکیر همان است فرمود طالب بعد  
 کل شیء حتی الیزب و الزینت یعنی پس از مردک او هر عیشی که او را هر چیز ناگوار

# خبرات حسنا

۲۵

و نیکو است حتی تا آنکه او امش و غن و بیون باشد  
محمد بن سلام گفته است حضرت سکنه بیچے متراج و سبک رُح بود و قنوان  
ز بنوری بر حیدر مبارک کوشکزند آمد چون مادرش در باب ملتفت حال و  
شد بانگ زد که هان ای سید من تو را چه افتاد در جواب گفت  
لعلنی بیره مثل الایبره او چینی فطیر یعنی سر از بنوری که باندا نه سوزن  
بگزیهد و گنگی بدرد آورد از بیچے بن سلیمان بن حسین منقول است که گفت  
حضرت سکنه بنت الحسین در مائتی حضور داشت یکے از دختران عثمان بن  
عثمان هم در آنجا بود دختر عثمان از در افتخار گفت انا بنت الشهدی حضرت  
سکنه خاموش بود تا وقت اذان رسید هین که مؤذن بانگ اشهد ان  
محمد رسول الله بر کشید سکنه فرمود هذا ابي او ابوك عثمانه از فقار  
اظهار ندامت کرد و گفت لا افخر علیکم ابداً

و هم از کلمات بلاغت ایات آن محدثه عظمی است که فرموده ادخلت علی  
مصعب و انا احسن من الثار الموفده فی اللبلة الفراء یعنی سر بشر طریقی  
بر مصعب بن زبیر وارد ساختند در حالیکه من از آنکه کرد و شب سردا فرخ  
باشند نیکو تر بودم و هم این مضمون فصاحت مشحون از آن سلاله خاندان  
عصمت و جلالت است که در صفت حسن دختر خویش که او را مروارید پوش  
ساخته و بر پیرا بیار او است فرمود ما البسناها ایتاه الالفضیه  
یعنی مروارید بر روی پوشانیدم مگر برای آنکه مروارید را مفضح کند رسوا  
سازد کما یر از آنکه دانه کما مروارید بر دوش و بر ایند خرمایند اخراست  
که از قرآن افتاب و تاب مذ احتراق پذیرفته باشد علی التقریب این مضمون

مطور است این شعر مشهور

بز پوره های بارانند روزی خوب و بان را

تو سپین تن چنان خوب که ز پوره های باران

این دختر اخضر بن سکنه سلام الله علیها بقولے از مصعب بن زبیر است  
و آن محدثه عظمی نام مادر خود و باب را بروی گذاشته بوده است

# خیرات حسنا

۷۶

و چون مصعب بقتل رسید برادرش عروه بن زبیر ترکه مصعب و حیات  
کرد و بناب و ابان که هنوز صغیر بود برای سپید خود عثمان بن عروه بن زبیر  
عندکست پس مشا و ابانها بود که در گذشت و عثمان ده هزار دینار از  
او پیرا گرفت به اعتقاد هشام بن محمد نام آن دختر اباب بوده و در  
مکود و کانت قد ولدت من مصعب ابنة عثمان اللباب و کانت فائزها  
لیکن فی عصرها اجمل منها فکانت نلبها اللؤلؤ الی اخره  
و صاحب تذکره الخواصر اسم دختر مصعب از سکنه علیها السلام فاطمه  
سپوید و بقول دیگر حضرت سکنه آن دختر بی را که جوهر لؤلؤ میو  
از شوی دیگر که عبد الله بن عثمان خراعی بوده است داشته قول اول از  
زبیر بن بکار است و قول ثانی از شعیب بن صخر و کف کان حضرت سکنه  
سلام الله علیها را چند منرا و جت اتفاق افتاده و در عدد از و اج و ترتیب  
ایشان در میان رواه اخبار و نقله آثار اختلاف بسیار است از جمله  
بعضی حضرت حکیم اثرم فرزند حضرت امام حسن علیه السلام را از و اج  
و می دانند و دیگر برادر صلیبه حسن اثرم عبد الله بن الحسن سلام الله  
علیها را و دیگر برادر دیگر ایشان عمر بن الحسن را نام بوده اند و همانا معکو  
منام بمقطوع نزد نگارنده است که آنحضرت را در و شیز که یکی از بن سته  
عمر زاده گرفته اند زبیر بن بکار صاحب کتاب کتاب عبد الله بن الحسن را  
معین کرده است و گفته تزوجت سکنه بنت الحسن علیه السلام عده از و اج  
منام عبد الله بن الحسن بن علی و هو ابن عثمان و ابو عذرها و عبد از عبد الله بن  
حسن مصعب بن زبیر نام برده انکاه عبد الله بن عثمان خراعی اگر بقول  
آن دختر سابق الذکر حضرت سکنه از وی داشته و بعد از عبد الله خراعی  
زید بن عمر بن عثمان برادر شوهر و هم خواهرش حضرت فاطمه بنت  
الحسن سلام الله علیها را هم بقول ابن بکار منر بود و شوی دیگر آن حضرت که  
علقه ما بین وی و ایشان ضابطه است و انحصار یافته و هر دو قبل البناء علیها  
طلاق گفته اند بعد از از و اج او بعد مشا الهام بوده اند و انصالح بن حسنا

# خیرات حسنا

۷۶

روایت است کہ گفتار سکینه کانت عند عمر بن حکیم بن حزام ثم تزوجها بعد ذلك  
 و بعد بن عمر بن عثمان بن عفان ثم تزوجها مصعب بن الزبير فلما قتل مصعب  
 خطبها ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف فبعثنا اليه ابلغ من حملك از نیت الی  
 سکینه بنت الحسین بن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تخلفها فامسك  
 عن ذلك الی اخر الخبر و در پاشی از محمد بن سلام فعل نموده است کہ گفتار ان ابا  
 عذرهما عمر الحسن بن علی علیهما السلام ثم خلفنا لعثمان بن مصعب بن الزبير ثم الاصبغ  
 عبد الغر بن مروان و ابن اصبح در بن وقت خدیو مصر بود و حضرت سکینه  
 از هوای ملک مصر اظهار کراهت فرمود اصبح بر ای و مدینه الاصبغ را  
 بنیاد نهاد و بیت هزار دینار کا بن قرار داد چون عشرت عبد الملك بن مروان  
 کہ خلیفه مصر بود ماجری بشود بر زاد زاده از ازدواج حضرت سکینه نجل  
 و زید و او را در میان ایالت ملک مصر و ان من اوجت مخیر ساخت اصبح  
 تا مطلق حضرت سکینه را در وقت نکاحش قبل داشت  
 و مصعب بن زبير آن سنون کبری را بتعمیر گرفت شیخ شمس الدین سبط بن الجوزی  
 بنحو و از الله عن سنان در روایت غیر این قتیب چنین می آورد که او اول من تزوجها  
 مصعب بن الزبير قهر او هو الذی ابغرها ثم قتل عنها و قد ولد له فاطمة  
 آورده اند کہ مصعب در بیگانه از جانب برادرش عبد الله بن زبير که او را امر دم  
 امیر المؤمنین و خلیفه عهد سپیدانند ایالت داشت کہ حضرت سکینه را  
 خواستار می کرد و یک ملبون در هم بصداق و مدد او بر وایت سبط مشا الیه  
 کا بن ان بزور کوار ششصد هزار بود و او را برادر بزور کوارش حضرت امام  
 علی بن الحسین صلوات الله علیه یا مصعب بن زبير تزویج فرمود بلکه مصعب بن  
 عثمان گفتار است کہ هم حضرت علی بن الحسین بن خود ان معطره جلیله را بسوی  
 مصعب بن زبير حمل داد و مصعب بیاد اثر این مکرمت کبری که از حضرت علی بن  
 الحسین بن علی بن ابی طالب بوی بظهور رسید چهل هزار دینار تقدیم حضور پر نور ان  
 علیه السلام کرد

# خیرات حسنا

۷۸

بِکَتِّهِ ابْنُ جَعْفَرٍ وَاقْرَبَتْهُ ابْنَةُ السَّلِيلِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ جَعْفَرٍ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ شَمَّ  
 خَلْفَهُ عَلَيْهَا مَصْعَبُ بْنُ زَيْدٍ وَجَدَّهَا يَأْتَاهَا أَخُوهَا عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ بْنِ وَمَهْرَهَا مِصْبَعُ  
 الْفَالِقِ دَرَاهِمٌ قَالُوا مِصْبَعٌ هُوَ شَيْخٌ الزَّيْتُونِ بَكَارٌ وَحَدِيثِي مِصْعَبُ بْنُ عَثْمَانَ  
 ابْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَكَمِ بْنِ أَخَاهَا هَمَّاهَا إِلَيْهَا فَأَعْطَاهَا أَوْ بَعِيْرَ الْفَيْضِ بَشَارٌ  
 وَمِصْعَبُ بْنُ زَيْدٍ مَا بَيْنَ حَضْرَتِ سَكِينَةَ بِنْتِ الْحَكَمِ بْنِ وَبَيْنَ عَائِشَةَ بِنْتِ طَلْحَةَ بْنِ  
 عَبْدِ اللَّهِ جَمْعٌ كَرِهَهُ بُوْدُوا بِنِ دَوْلَاكَ عَقِيلَتِي قَرِيبٌ كَفَنَتْهَا بِأَهْمٍ دَرَجَاتٍ  
 نِكَاحٌ دَأْتِ وَحَضْرَتِ سَكِينَةَ بِمَقْتَضَاكَ سَمِيكَ فَا بِنِ دَوْضَرَةَ مَتَّعَارِفَاتِ  
 عَائِشَةَ ذَاتِ الْأَذْنَيْنِ مِجْنُوْا نَدَاكَ كَاتِ اَزْ أَنْكَ كَوْشِ عَائِشَةَ هَرَبِكِ اَزْ زَيْدِ كَيْ بِي  
 اَنْدَا نُهُ دَو كَوْشِ اِسْتِ وَدَرِ بَرِيْحِي اَزْ اَخْبَارِ وَاَثَارِ بَصْرِيْحِ شَدَّ اِسْتِ كَهْ دَرِ  
 مِيَا نِ حَضْرَتِ سَكِينَةَ فَا زَيْدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ عَثْمَانَ بِنِ بَطْلَانِ تَفْرِيقِ شَدَّ مِثْلِ  
 اَصْبَغِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مَرْوَانَ ابْنِ تَطْلِيْقِ بِحَكْمِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ خَلِيْفَةَ اَمْرٍ بُوْدُ  
 چنانکه سابقاً گفتیم و آن تفریق به اشارت پسر شایمان بن عبدالمملک که  
 هم از خلفای بنی امیه است و قولی هم دیده شده که اول ازواج سکنه بنت الحکمین  
 سلام الله علیها اصبع بن عبد العزیز بود و هم جا معتبر از مورخین و در اصل  
 اول تصریح کرده اند که حضرت سکنه را پسر بی بود که او را قریب می گفتند چنانکه  
 در وفیات ابن خلکان است و با قریب چنانکه در اغانی ابوالفرج است و با قریب  
 چنانکه در تذکره سبط ابن جوزی است هر دو شیخ شمس الدین یکی در وفیات  
 الاعیان و دیگری در تذکره الخواص تصریح کرده و اتفاق نموده اند که این پسر  
 حضرت سکنه از عبد الله بن عثمان بن عبد الله بن حکیم بن خزام که از اعیان  
 قریش است داشتند و عبد الله مذکور زوج بعد از مصعب است صاحب تذکره  
 میگوید اصل اسم این پسر عثمان بود که نام پدر پدرش بوده باشد و بلیقبت قریب  
 مشهور گردیده و اما ابن القطیبه نشان میدهد چنانکه ابوالفرج نقل مینماید گفته است که  
 عثمان نام پسر حضرت سکنه از زید بن عمرو بن عثمان بود که شوی دیگری است  
 آنحضرت را و عثمان مذکور بلیقبت قریب خوانده میشود بار دیگر در عهد ازواج  
 آنحضرت و ترتیب ایشان چنانکه نقل نمودیم اختلافی است شدید و واضح

# خیرات حسنا

۲۹

در نظر نگارنده آن است که آنحضرت در یوم الطف در کین زنان بوده و  
شهره اشند است چرا که در باب یاد و اورا چنانکه ابو الفرج و ابن اثیر و غیرها  
گفته اند حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه از امر القیس برای فرزند  
بزرگوار خود خطیب و تزویج فرموده است و این خواستار و پیوستگی را  
نوشته اند که در خلافت عمر بن الخطاب بوقوع رسید بالفرض اگر گوئیم که این امر  
در سال آخر خلافت عمر هم بوده و بعد از چند سال بخلاف امام علیه السلام آمده باشد  
لیس مستبعد است که در مدت متناهی از وی نهاده نشده باشد الا نزدیک  
او آخر عمر شریف امام صلوات الله علیه بر ظاهر حال موافق فاعده تشابه از ما  
و مطابق طبیعت معهوده عالم آن است که حضرت سکنه سلام الله علیها منشا  
وقعه کربلاء از جمله زنان بزرگ اهل البیت بوده چنانکه از خطاب مبارک اما  
علیه السلام که فرموده است یا خیره النشوان نیز این معنی روشن و هویدا شده

و این خطابت را این اشعار است

سَیْطُولُ بَعْدُکَ یَا سَکِینَةَ فاعلی	منک البکاء اذ الحجام دما
لا تخرجه قلبی بد معک حسرة	مادام قتی الروح فی الجثمان
فاذا قتلت فانت اولی بالذبی	فانتنه یا خیره النشوان

و این اشعار را بعضی از امام علیه السلام میپندارند و میگویند زبان حال است از جانب  
آنحضرت و شیخ جلیل فخر الدین طریحی در مقتل مشهور و فخریه قصیده نقل نموده  
است اشعار منور در میان آن قصیده بنظر سپیده اگر چه احتمال تضییع میبرد  
بهر حال راجع در نظر نگارنده آن است که آنحضرت مقارن وقعه طقت در سن  
سوان بوده و شوی وی نیز در آن تاریخ ابن عمش عبد الله بن الحسن بوده چنانکه  
در غالب آثار تصریح گردیده است و شوی خواهرش حضرت فاطمه بنت الحسین  
در همان وقت برادر حضرت عبد الله حسن مثنی بوده چنانکه در جمیع کتب شیعه  
و اهل سنت مذکور و میطور است که حسن بن حسن خود بر کیم معهودان روزگار  
بمضووعم بزرگوار حضرت ابو عبد الله او را حنا فداه مشرف شد و یکی از عم زادگان  
را خواستگار بے کرد حضرت ابو عبد الله فرمود ای برادر زاده من از تو کسی

# خیرات حسنا

۱۰

در انظار این اظهار بودم از دود خیرعت فاطمه و سکنه خود بیکبار اختیار میکن  
حسن مشتهر رضی الله عنه فاطمه را بگزید و امام علیتلم فاطمه را بعقد وی در آورد  
و از اینجاست که میگویند آن امره مردودنها سکنه لمنقطع الفهریه و در کتاب  
عبدالله بن مؤمنه چنین است که چون امام علیتلم فرمود هر کدام که خواهد اختیار  
میکند حسن بن حسن از شرم در تافت و جواب نراند پس امام علیه الصلوٰه و  
التلام خود فرمود قد اخبرت لك فاطمه بنیة اکثرها شهاها باقی فاطمه علیها السلام  
بنیة رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

و در مشارق الانوار نا لطف شیخ حسین عدو حمر او به از فصول المهمة ابر الصباغ  
صورت مجلس این خطبه را بروجهی لطیف که امارات صحت و قبول و مناسبات  
شان عترت رسول مطوی مشمول آن است روایت کرده و گفته است که حسن  
مشتهر از عیش خطبه نمود و عرض کرد داشت که تو خود ایتم بزکوار یکی از ایشان را  
برای من اختیار فرمای حضرت فرمود فاطمه را بگزیدم که او بنام درم زهراء  
شبهه تر افتاده ناسکینه افتاد و درین هر شب رقیام است هر فرد در صیام  
و اما در حسن مانند حور عین است و از سنخ نسوان خلید بن و اما در حور  
سکینه او را هم احوال در شاهه حضرت ذوالجلال سغرق است و زین که  
حالت استغراق مع الله بر اوقات و بی صنوع و محوش بر صحو غالب بوده باشد  
مرد و انشاید عبارت منقوله ذکر مشارق عینا چنین است و اما سکنه فغالب  
علیها الاستغراق مع الله فلا تصلح للرجل انکاه شیخ عدو حمر او به میگوید و غیر  
واحد از علماء گفته اند که حضرت سکنه بنامه پسر عیش عبدالله بن حسن رفت  
و عبدالله در بوم الطف بشهادت رسید و سکنه را بعد از او به اختیار چند  
شوی دیگر اتفاق افتاد

الحاصل حضرت ابو عبدالله ارواح العالمین فداء خود هر دو در خرف زکوار را  
بمکن و عبدالله برادر زکوار کاشن تزویج فرموده است و حضرت حسن مشتهر به  
اتفاق جمیع افاضل ارباب مقائل و غیرهم در روز عاشورا چند زخم برداشت  
و در جگر شهیدان بیفتاد و چون سرها را بکم عمر بعد از ابدان جدا میکردند

# خبرات حسنا

۸۱

در وی احسان سچیان نمودند خالشان اسماء حاضر سپاه اعداء الله بود از عمر ز سجد  
تمشای بخشش او کرد عمر حسن را بدو باز کرد و او حسن را معالج نمود و سالها  
آن بزرگوار با فاطمه بنتا لعش رفتند کانه کرد تا بعد بنبر الرسول در گذشت و حضرت  
فاطمه علیها سلام الله را بعد از فوت حسن مشتی با عبد الله بن عمر بن عثمان ازدواج  
اتفاق افتاد و محمد پیاج عثمانی که منصور ابو الدوانق سر شریک بود و بجز این  
فرستاد از ایشان در وجود آمد پس محمد پیاج با عبد الله محض برادر از طایفه  
میباشند اما شوی حضرت سکینه را این اتفاق که برای شوهر حضرت فاطمه  
افتاد نینفاد لاجرم در کربلا سعادت شهادت قاینه گوید و چون یک دو  
شهر سال پیش نگذشت که دست بنی امیه از مدینه کوتاه گشت و از فوت برید  
علیه لعن الشدید کان عبد الله بن زبیر سخت بالا گرفت تمام جان و عین و تبر  
و عراق و فارس با مامت خلافت وی بر اصطلاح از عهد ازغان آوردند  
و بر همه جا غیر از شام شاطط نام هم رسانید و برادرش مصعب بر نصره و تقاضا  
خطی که از سمت بران تابع انجام بود برگاشت مصعب در چنین زمان از اسبیل  
حضرت سکینه را بخواست و ما بین ترغیب و ترهیب آن بانوی کبری را  
در حباله نکاح کشید و بعد از آن که کار زبیر بان شکست یافت و عبد  
الملك مروان ظاهر شد و مصعب را بقتل آورد حضرت سکینه چنانکه  
در شرح عبد الحمید بن ابی الحدید بر کتاب سبطا بنحج البلاغه مسطور است  
در عراق بود عبد الملك او را بتصریح شمس الدین سبط بن الجوزی صاحب  
تذکره الخواصر و تاریخ اخبار الزمان خطبه نمود حضرت سکینه خواستگار  
او وارد کرد و فرمود ابجد ما قتل ابن الزبیر لا والله لا کان هذا ابدا انگاه  
در همین تواریخ که دیگر باره بنی امیه بر امر اقت غالب آمدند و مصر از جانب  
عبد الملك برادر زاده اش اصبح بن عبد العزیز تقوی پس کرد بد حضرت  
سکینه را در حباله ازدواج کشید و قبل الملاقات تشریق افتاد بتقریب  
که اشارت رفت تا اینجا آثار با اخبار و روایات با امادات و حدس  
غالب بانقض صائب و واقفیت بینما دید و در مناقب احوال سعادت ثمال انحضرت



# خیرات حسنا

۸۲

قرین اعضا و اشکال است و قرائن نه بر عدد سایر از واج میتوان افتاده نمود  
و نه بر ترتیب ایشان

از شرح نهج البلاغه تصدیق ابن ابی الحدید معنی معلوم میگردد که حضرت سئید  
دو جنک مصعب بن زبیر یا عبدالمطلب بن مروان شخصاً حضور داشته یعنی  
مصعب بعد از آنکه برای جنک از بصره بکوفه آمده بود اولاً شعره چند بکینه  
نوشت و اظهار شدت اشیا و نمود وثانیاً کوفه را خواند آن مسنوره عظمه را از  
بصره بکوفه حمل داد عبادت عبدالحمید بن ابی الحدید بهیمنها این است  
کتاب مصعب که سئید بن الحسین و کانت زوجته ثانیاً شخصاً الحروب عبدالمطلب  
وهو بالکوفه بعد لیا لمن فراقها

وکان عزیزاً ان ایت و بیننا حجاب فقد اصبرت منی علی عشر

و ابکاهما والله للعین فاعلمی اذا از دقت مثلها فاضر علی عشر

وانک لفضلیه منها الیوم اینه اخاف بان لا نلتقی اخر الذکر

حاصل مضمون اینکه اگر شیعه بر سر بصره در حال پیکر بر کوفه در میان من و فوجا  
بود بر من بی گمان می نمود اینک بمسافت ده روز از من بدور بی و چون من  
بسمت دشمن حرکت کنم و دو چندان این مسافت خالیتر کرده راه دوده روز دیگر  
خواهد بود بر این دوری ما بفرزاید بگناه جدا بچه حاصل شود البته  
چشم را آن مسافت از بر مسافت بیشتر بگناه اند و سرشک دیده را سرتار  
بگرداند و این دو حال میباید بیشتر این اندیش در دا مجروح میسازد که  
بیم دارم که دیگر دیدار اصلاً میسر نشود و جدای ما تا با خود نیا بکشد  
انگاه میگوید

ثم ارسل الیها و اشخصها فتمدت معه حرب عبدالمطلب

هم در شرح ابن ابی الحدید است بر نهج البلاغه که فدخل (ای مصعب) علیها

(ای سئید) یوم قتل و قد نزع ثیاباً بهتم لیس غلا لة و توشیح بغوب واحد وهو

محتضن سینه فعلت ان غیر واج فصاحت و اخرناه علیک یا مصعب فاست

الیه و قال ان کل هذا لیه فلیک قالت و ما اتخه اکثر قال لو کنت اعلم هذا

لکانی

# خیرات حسنا

۱۳

لکان کے ولیک شان

یعنی مصعب کے وہاں ہوم قتل خود بر سکینہ وارد کردید بصورتی کہ سلاح چوڑ  
 یکجا بر کتہ از لباس فقط بجاہ کہ در ز پر زده می پوشندا کتفا کردہ و جاہ  
 دیکر بہر کتہ و شمشیر خود را بز پر بغل زدہ بود حضرت سکینہ انشاہد  
 آن صیغہ دانت کہ مصعب بر آن اہلک بجنک میرود کہ باز نکرد پس  
 دعوا صیغہ بر کتہ کہ اندھا بر تو ای مصعب مصعب چون نغمہ سکینہ  
 شنید گفت ای ابا بن ہر مہر من در درون تو نھقنہ بود فرمود آنچه هنوز  
 بر وزن یافتہ بیشتر است گفت اگر حجت تو را با خویشین با این مقام میدانم  
 ہر آئینہ از من و تو استانی بر وز کا و میماند  
 بالجملہ چون مصعب بدست لشکر شام کشتہ گشت حضرت سکینہ این  
 شعر ہا برود

فان تفتلوه تفتلوا الما جدالہ  
 و قبلک ما خاض الحین منینہ  
 بری المون الابا لسوف حراما  
 الی القوم حننہ اوردوہ عامام

ما مصدقہ تیر است و خطاب بر سبیل التفات از عیناب نام مصعب کا ہے قولہ  
 عز من قائل ایماک نعبد مقصود انکہ فضیلت عطا الی باء ضیم و منقبت  
 کبرای اخیار قتل بر کندلت دا پدوم حسین علیہ السلام پیش از تو در یافت  
 و این سنت کبر ہر و سپرہ شہر پیروا آن بز کو و تاسپر فرمودہا نامصعب  
 زہر خود کو و این مقام انشا ذکر کردہ است

وان الاولی بالطف من الہامیم  
 تو اسوا فیئوا للکرام الثانینا  
 و اینکہ خطبہ و ترویج و باب دوم زمان عشرین الخطاب بودہ است ابو بکر خطیب  
 صاحب تاریخ بغداد کہ از اہمات تواریخ مشہورہ اسلام معدود میگردد  
 بین ترویج نمودہ

دو کتاب نور الابصار و شبلنجی در فصلی کہ برای ذکر مناقب سیدہ بنت الحزین  
 منعقد ساختہ بدین معنی است کہ اہمات الرقاب بنت امیر الفین  
 عذرا و کمال کلمہ کان نصرانیا فجاء الی عمر بن الخطاب فدعی لہ بریح و عقد

# خیرات حسنا

۱۴

لَعَلَّ مَنْ اسْلَمَ بِالِشَّامِ مِنْ قَضَاعَةِ فَنَوَّلَ فَبَلَ انْ بَصَلِّ صَلَاةً وَمَا اسْتَحَى حَتَّى  
خَطَبَ لِيهِ الْحَكِيمُ بِنْتِ بَدْنَةَ الرَّبَابِ فَرَوَّحَهُ اِيَّاهَا فَاَوْلَدَهَا عَبْدَ اللَّهِ وَسَكِنَتْهُ  
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ نَفَلَهُ الْخَطِيبُ الْبَغْدَادِي

ان کلام خطیب بغدادی معلوم میگردد که عبد الله بن الحکیم بن حضرت سکنه را  
برادر عیانی بود که است و این نکته در بعضی از تفویض دیگر نیز موصح به است  
صاحب رشاد میفرماید و سکنه بنت الحکیم و امها الرباب بنت امر القین  
عند الکلبیه و هی ایضاً ام عبد الله بن الحکیم و از اینکه حضرت سید الشهدا  
ارواحنا له الفداء بکنیت ابو عبد الله گفته میشود چنان مستفاد میگردد  
که همانا عبد الله مذکور اکبر اولاد ذکور بوده است که کنیت مبارک آنحضرت  
از اسم او اشتها گرفته و اینک صاحب کتاب رشاد بصغر سن حضرت عبد الله  
در کربلا تصریح کرده و او را شهید بهم مشهور دانسته است و اینست چه محقق  
از مشاخر بن شباین و غیرهم در تعداد اولاد حضرت ابو عبد الله تصریح مینمایند  
که آنحضرت را شکر ذکور در وجود آمد عبد الله و علی اکبر و ابن مرد  
و وزعا شوراء بر خا لیکه مشغول جهاد بودند شهادت رسیدند و آنکه هدف  
تیر شد غیر ایشان است چنانکه صاحب عینة الطالب لعرفة اولاد علی بن ابی طالب  
میگوید اما علی اکبر و عبد الله فاستشهدا مع ابیها با لطف و علی الأوسط  
اصابعهم يومئذ فمات و علی الأصغر بن العابدین و محمد و جعفر و ما تانے  
حیوة ابیها پس نام آن فرزندی که در میان جنک امام خدنگ شد علی بوده است  
نه عبد الله و عبد الله برادر صلیب و بطین حضرت سکنه حامل اسلحه بوده  
و مثل حضرت علی بن الحکیم شهید در کاب مبارک امام علیه السلام فرشته  
جهنم میگذا رده است که سعادت شهادت قاهر گردیده و از اینجانب اعضا  
کبر سن حضرت سکنه را در بوم الطف بهم میرسد پس در اینکه حضرت سکنه  
مفازن و افتر کربلا بستن توان بوده بلکه شوی دشته بر او متبع مطلق  
جای شبهه نیست بلکه در اینک بخصوص عبد الله بن الحکیم شوی آنحضرت بوده  
هم نیاید تا ملد داشت و لے ایاجین عمر بر و رسم زفاف در میان حضرت سکنه

و حضرت

# خیرات حسنا

۱۵

حضرت عبداللہ بن الحسن واقع گردید یا ابن اتفاق نیشادہ عبداللہ  
بشہادت رسید الظاہر المصرح بہ فی بعض البیاض شوق ثانی است  
صاحب نور الابصار میگوید و فی دور الاصداف کانت سکینہ رضی اللہ  
عنها من الجمال والادب والقصا حتر بمنزل العظیمة وكان منزلها ما لفلان  
والشعراء ونزجت عبداللہ بن الحسن السبط بن علی فضل عنها بالطف  
قبل ان یدخل بها ثم تزوجها مصعب بن الزبیر وامهرها الف الف درهم و  
حملها الیہ علی بن الحسین فاعطاه اربعین الف دینار وولدت له الرباب کانت  
تلبسها اللؤلؤ و تقول ما البسها ایتاه الا لثمنه ونکارنده و اهیج شک نیست  
در اینکہ داستان عروسی فاسم بن الحسن و فاطمہ بنت الحسن کہ از مشهورات  
بلا اصل است و علامہ مجلسی علیہ الرحمہ باہر نبت و احاطہ بخبر و تصحیح آن  
نفرمودہ و صحفین از علماء متاخرین منع شدید از مذاکرہ آن میکنند  
اشتباه است بمسئلہ من اوجت حضرت سکینہ و عبداللہ بن الحسن  
وعدم اتفاق عربی و شہادت تزوج قبل الزفاف حسب ما یقضی بہ الحدیث من  
ذوی الاستفاقة و الانصاف

و از اخبار حضرت سکینہ کہ از آثار علو ہمت است آنکہ سفیان ثوری در مناقب  
حضرت سید سجاد علیہ السلام کفر است علی بن الحسن کہ برای حج با عمرہ از  
مدینہ بہ مکتہ برآمد خواہر ش حضرت سکینہ بنت الحسن از اذوقہ سفر  
سفر ساخت کہ بکھن از درہم صرف آن کردہ بود و آن را نزد برادرش علی قریشی  
ولے آن بزرگو او ہمینکہ بر ظہر حوہ رسید بفرمود تا آن سفرہ را بدان تکلف نام  
از ہم بپراکنند و برفقرا و مساکین بخش نمودند

و دیگر از اخبار بزرگے و شکوہ وی آن است کہ سفیان بن حرب کفر سکینہ بنت  
الحسین را در موسم دیدم کہ از مناسک حج بر می جاہر مشغول بود ہمینکہ شش  
جرہ بیفکند ہفتین از دستش بر زمین افتاد و آن خاتون بزرگو را از برداشتن  
سند دیگر ناچون غارہ بی داشت انکشری خویش بجای جگرہ سابعہ  
بیفکند

# خبر ائمتنا

۱۶

محمد بن الحکم از عوانه روایت کرده است که گفت قومی از اهل کوفه بر محضر ائمه  
المنضرت وارد شدند محضرا ظواهر عقیدت و اداء سلام و تحیت با المنضرت  
با ایشان فرمود خدا اینغالی مپیدا اند که من شما مردم کوفه را دشمن همه دارم  
که نیای بزرگوارم علی بن ابی طالب پدرم حسین بن علی و برادرم علی بن ابی طالب  
و شوهرم مصعب بن زبیر هر را شما کشیدای کوفیان در خوردن سالی نزد من  
آمدید دیگر در سال خوردن که خود را بر بجز مدارید و مرا بجا خود گذارید  
نکارنده گوید این کلام حضرت سئینه را منافی با تحقیق ما نیست چه مقصود  
از خوردن سالی نه کودکی میباشد بلکه مراد قتل سن مبارک و زمان شرح  
شباب آن بزرگوار است نسبت پسینه که این مخاطب و اظهار تبریه در آن سن  
اتفاق افتاده و هم تخصیص مصعب بن زبیر و سکوت از عبد الله بن الحسن <sup>بلا خطه</sup>  
از است که واقعه قتل مصعب مثل شهادت جد و پدر قضیه جداگانه و وقت  
علیه میباشد و اینکه از وقت کربلا علی بن حسین علیه السلام را بزرگتر تخصیص داده  
برای عظمت مصاب انصاف است و هم شخص بلین مثل آن بزرگوار در جنز  
مقام که جد و اب و زوج و ماند کور میدارد از ذکر احوال با امکان ذکر آن  
ساکت نخواهد ماند که تکمیل ملائمت و استیفاء حق فصاحت در آنست  
چنانکه در کتب دیگر یا ائمت هرون ما کان ابوک امر سوء و ما کان انت ائمت  
مشابه علاوه آنکه مقام توجیع و تفجیر را آن زوجیت شایسته کرد و از معنی انحصار  
اشعک طماع مشهور از ملزمین عنبته مقدسه حضرت سئینه بوده و او را  
با آن بزرگوار اخباری است مزاج امیر و حکما بانی ضحک انکیر ابو الفرج  
اصفهان در کتاب غایب خبری نقل میکنند که دلیل عدم ثبوت و فقدان نظر  
نقدی است مگر کوید عبد الله بن مروان سئینه بنت الحسین را خطبه کرد  
ما در سئینه گفت لا والله بناید این خواستاری را پسند بری که وی برادر  
زاده مرا گذر است و مقصود او مصعب بن زبیر بود پس گوئیم او را سئینه  
الملك بن مروان بود که مصعب بن ابی بکر نه عبد الله بن مروان ثانیاً اگر عبد  
بیهو نافع و یا خبط او به عمل کنیم و صحیح عبد الملك بن مروان یا ما در سئینه

# خیرات حنا

۸۲

که موافق خبر مشهور یک سال پیش پس از شهادت ابو عبد الله علیه السلام نماید  
بعد از قتل مصعب در کجا بود تا چنین منعی نموده باشد یا آنکه قتل مصعب بدست  
عبد الملك بود و خلافت عبد الملك بعد از مرگ از اسك و مرگ از بعد از یزید  
و ریاب ما در سکنه بزمان یزید در گذشت و ثالثاً و باب دهم مصعب  
بن زبیر و انش خود اضحی که بزیر کی است پس معلوم میشود که اغای ابو الفرج  
اصفهانے کتابے استخالی از انتقاد و تحقیق مشتمل بر اضعاف اخبار و غث  
وسپین از آثار و این خود معدونی است از برای بسیارے از افاضی صیص رکاب  
و حکایات هجین که در خصوص ترجمه حضرت سکنه سلام الله علیها و یاد در  
سایر عنوانات ان کتاب مشهوره می افتد صاحب مشارق الانوار بیک واسطه  
از کتاب الکو اکب الشیخاره نالیف علامه محمد بن الزیات نقل مینماید که گفته است  
اول من دخل مصر من اولاد علی کرم الله وجهه سکنه بنت الحسن بن علی بن

ابی طالب ثم رجعت الی المدینه

و اقامت حضرت سکنه علیها السلام در روز پنجشنبه پنجم ماه ربیع  
از سال بیک صد و هفده هجری در مدینه الرسول اتفاق افتاد و در  
این وقت خالد بن عبد الملك و الی مدینه بود پس بر حسب رسم آن زمان  
تزدوی کس فرستادند تا برای نماز بر جنازه آنحضرت حضور بهم رسانند  
و اخبار خالد مقدار ذوق در زبیر و ان روز نیز از حوادث و سورت گرها  
شد بی عظمت داشت خالد جواب فرستاد که کارے نکنید و منتظر من باشید  
تا خود حاضر گردم و نماز گذارم پس جنازه شریفه آن بزرگوار در موضعی  
که مصلائی جنازین بود بگذاردند و همتی منتظر نشکند تا وقت نماز ظهر  
رسید و بگه باره تزد و الی کس فرستادند تا جواب بدهد که لا تمجدوا فیها  
شیئا حتی اجوی یق وقت نماز عصر و بعد از ان مغربه اخل شد و مردم  
همے کس صفرستادند و خالد همان جواب میداد و مسلمین در رد و و جنازه  
نشین و از غلبه جواب و ثواب بودند پس ناچار برخاستند و گروه گروه  
بر جنازه آنحضرت نماز هبے گذاردند و باز گردیدند حضرت امام علی بن

# خیرات حسنا

۸۸

الحسین صلووات الله وسلامه علیه بفرمود تا بوی خوش آوردند و بر جنازه استعمال نمودند و قوی از خضار چنان پنداشتند که مقصود خالدا را این دفعه الوقت است که باشد بر جسد طیب آنحضرت و آنچه که بپدید آید بر مجسمه ها حاضر آوردند و بر حوله منظر مطهر نهادند و عود هب می سوختند و با مدهنات طیب تمام آن فضا را معطر ساختند محمد بن عبد الله عثمانی که خواهرزاده آنحضرت بود عطر فروشی را که نزد وی سراغ عود داشت احضار فرمود و عود او را چهار صد دینار بخرید و در دو در سه پیر شریف خاله خوش تا صبح هب می بعود ندین فرمود و چون نماز صبح گذارده شد خالدا کس فرستاد که شما خود بر جنازه نماز گذارید و بخالدا سپارید پس شیب بن نطاح پیشوا را کرد و عقد صلوات جنازه بست شد و از اینجاست که گفته اند لم یصل علی احد بعد رسول الله بغیر امام الا سکنه بنت الحسین عم و مقصود آن نمازها شبانه گزوها گزوه بود و گزوه در صلوات اخیره ابن نطاح اقامت کرده است و بعضی گفته اند عبد الله بن حسن المحض بر ادراقی محمد بن باج بود که بر سر طیب خاله خوش عود را چهار صد دینار بخرید و بسوخت و این قول ابو الفرج اصفهانی بود و سبط ابو الفرج بن الجوزی همین قول را با اختلافی سپر نقل نموده و قول دیگر نیز روایت میکنند که وفات آنحضرت در همین تاریخ مزبور در مکه اتفاق افتاد و فوت خواهر شریف حضرت فاطمه نیز در سال مزبور روی داد این عبارت اوست که و اختلفوا فی وفاتها قال ابن سعد توفیت بالمدینه سنه سبع عشر مئانه و كان علی المدینه خالد بن عبد الله بن الحرث بن الحکم فقال انظر وین حتی اصطل علیها وخرج فی حاجه فحافوا علیها ان نغیر فاشروا لها کافورا یثلاثین دینارا ثم امر شیب بن النطاح فطل علیها واما غیر ابن سعد فانه یقول انها توفیت بکوفه فی هذه السنه و فی هذه السنه ایضا توفیت لآخرها لایها فاطمه بنت الحسین علی سلم و حدس قوی اند که حضرت سکنه علیها السلام را تشریف آهشتاد سال زندگانی اتفاق افتاده است و آنغراب آنکه جامع از مشایخ عرفا و شایر علما تربط مطهر

# خیرات حسنا

۱۹

حضرت سکینه بنت الحسین سلام الله علیہا را در مصر میدانند صاحب  
مشارقالا قرار میگوید ففی طبقات الشعراء الکبریٰ التبتة سکینه بنت  
الحسین مدفونہ بقبر السیة نفیت وکذا فی طبقات المناوی فکذا  
فی سیرہ الشاہی والجلدی ودر کلیة منارات ومقابر اشخاصی که مورخون و  
اخباریون تربت ایشان را در جای دیگر نوشته اند و مشهور برخلاف آنرا  
قاعہ عرفانہ نقل کرده کتدی و لم یطلبہ را که بعرفان و قاعون انہم یصحیح  
نمی توان کرد از آنست که هم شیخ جزاوی در مشارق میگوید قال الشعراء  
لما دخلت السیة فنبس مصر کانت ابنہ عمہا السیة سکینه المدفونہ قریبا  
من دار الخلافة مہیمة بمصر قبلنا وها الشہر العظيمة فخلعت الشہر والندوة  
علیہا واخفت رضی الله عنہا بانکہ خور و لادت حضرت ستنی نفیسہ علی  
المشہور بیت و پیمان بعد از وفات حضرت سکینه ریختہ و ده اسن شمس  
الدین ذہبی کہ امام ائمہ بصر و سیر و تو اجم رجال و نسوان اسلام میباشد  
و تصانیف وی در ابن فنون برہر حجت و هر مسئلہ و امشند است میگوید  
ولدت (ای نفیسہ بنت الامیر الحسن بن زید بن الحسن بن علیؑ ز و جہر سیدنا  
اسحق بن الامام جعفر الصادق سلام الله علیہم) بمکہ سنہ خمس و اربعین  
و مائت و ثمانی بالمدینہ فی العبادۃ والزهد قال العلامة القبان و لما ورد  
الشافعی مصر کانت تحسن الہر و شیخ شریفی در رد و الاصداف تصریح  
مینماید کہ وفات حضرت سکینه یوم الخميس خمس خلون من ربيع الاول سنہ  
سین و عشرين و مائت اتفاق افتاد برخلاف تاریخ ابن خلکان کہ سنہ  
سبع عشر و مائت می نویسد و در مکہ و مدینہ ما بین صاحب فی الاعیان  
و مصنف رد الاصداف خلاف است

## سکینه

اسم دو نفر از صحابیان بودہ است

## سلامة الزرقاء

یعنی سلامہ کہ بود چشم جاوید و مغنبتہ مشہورہ اینست کہ در عصر خلفا



# خیرات حسنہ

۹۰

بنی عباس بودہ از مشاہیر رجال آن عصر محمد بن الاشعث کہ ادیبی ماهر  
و دلیری قاهر و از امراء و عسکرتی خلیفہ شمر دہ پیشد تعشقی بلایہ  
الزرفاء داشتند و اشعار ذیل را در بیان حالت خود ثبت با و  
کنند است

امسى لسلامة الزرفاء في كبدك صدع مقبم طوال الدهر والابد  
لا تستطيع صناع الفوم تشبه وكيف يشب صدع الحب في الكبد  
الا بوصل الی من جہتها انصدت تلك الصدوع من الاسقام والكد

سلامة الزرفاء چون اصلاً ملوکہ ابن راہن بودہ بار بیچہ و سعدہ کہ انہا نیز  
جاریہ ہما معنیہ بودند و ترجیہ حالتان گذشت در یک سلك السلاک شدہ  
بعد از آن جعفر بن سلیمان بن علی کہ از جانب منصور خلیفہ والی بصرہ بود  
اورا ہشتاد ہزار درہم خرید و جای ان داشت چہ مشار الیہا نہایت  
خوش بیان و شیرین زبان و دارای ملکہ فصاحت و عقل و ادب و حین  
و ہنر بود و گوی خویے از اقرا ان خود میر بود

## سلامة القس

کینز کے صاحب جمال و از مغنیہ ہا ی عصر عباسیہ بن بودہ و شعر ادب کا  
خویے میسر و دہ در مدینہ منورہ متولد شدہ و در ہا نجا نشو و نما کردہ و یک  
علم و معرفت برد اخذ و فن مونسیقی را نزد معبدہ مونسیقی دان مشہور  
و ابن خالشر و مالک ابن ابی التعم و جلیلہ مغنیہ کہ شرح حال ان پیش نکاشہ  
شد تکمیل نمودہ جمال ابان کمال انبا ز کرد و باہن دو وصف اشہار یافت  
پزید بر عبد الملک از خلفای بنی امیہ اورا خرید و در نزد او حظوے  
بہر سنا پند و بر جتا بہ کہ منظور نظر بنید بود و ترجیہ حال او گذشت نفوق و  
تقدم یافت جنابہ بمرک فجاہ در گذشت و زمانہ نرفت کہ ہر بدہم از بیہنا  
برفت و سلامة القس مرثیہ ذیل را در حق او بکفت

قد لمرثیہ بت لیلے کاخی الداء الوجیع  
و بنی الہتم منی نجات ادنی من ضلوعی

لائنا

# خیرات حیات

۹۱

لَا تَلْنَا مِنْ خَشَعْنَا      اَوْ هَمْنَا بِمُخْتَوِع  
 اذ فندنا سیداکا      ن لنا غیر مضیع  
 وهو کالتیث اذ اما      عدا صاحب الدروع  
 یقصر الابطال ضرباً      فی مضی ورجوع

در آغازی مکتور است که این ابیات را احوصثاً عرشمه و از زبان سلا  
 گفته اما اضافه لفظ سلامه بالقرآن است که او را عبید الرحمن بن ابی  
 عمار المکی نسبت داده اند و عبید الرحمن مردان زمان از علماء و عباده مشهورند که  
 معظمه بود و نغمات روح افزای سلامه او را شیفته و مفتون نمود و اشعار بسیار  
 در عشق و هوای این مغتیب برود و از آنجا که عبید الرحمن در اظهار ترند دنیا  
 و رهبانیت بکثرتشهای نضاری شپید بود او را قس کر بمعنی کشش است  
 می گفتند بعد از معاشقه با سلامه چون سلامه را با او نسبت دادند سلا  
 القس گفتند

یک از امثال مشهوره عرب این است که الحن من قینتی بزید یعنی خوش او از  
 ازد و مغتیب بزید و مقصود ازد و مغتیب سلامه و حبنا بد است و بعضی بجای  
 الحن احسن گفته اند (سلامه و حبنا بهرد و بیتش بد لام الفعلاست)

## سلامه

اسم پنج نفر از صحابیات بوده و از آنجمله یکی سلامه دایه ابراهیم فرزند حضرت  
 رسول صلی الله علیه و اله است و آن بن مالک از او روایت حدیث کرده  
 در اسد الغابره مکتور است که روزی سلامه دایه ابراهیم بتعلیم بعضی از  
 صحابیات مکرمات بحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد  
 یا رسول الله شایمردان هر کون بشارت داده اید اما زمان را بمرده امید  
 نفرموده اید حضرت فرمودند اصبوا حیبا نلک دسکنک لهذا یعنی ایما  
 زنها بچکه صاحب قوه هستند ابر فتره را بتو تعلیم کرده اند عرض کرد  
 اجل من امری یعنی بچکه آنها بمن امر کردند حضرت فرمودند ایما بچکه از شما  
 نوان را ضری و فایع نمیشود با بچکه چون آبتن شود و شوهر او از وی خوشتر

نابشد

فتیس  
 مغتیب کشش  
 است

# خیرات حسنا

۹۲

باشد او را اجر کسایچه حاصل آید که محضاً الله صابم النهار و قابم اللیل باشد  
و چون زمان وضع کمال درسد در جای او رعنایت شود که اهل اسما  
و زمین از آن باخبر نباشند

و سلامت بنت عامر مغنقه غایب است و سلامت بنت بشیر البربریه مادر

ابو جعفر منصور خلیفه عباسی است

## سلطان

تخلص در خمر مرحوم محمود میرزا ابن خاقان مغفور فخر علی شاه ظاہر بود  
محمود میرزا اندک کرده در احوال زمان صاحب طبع که شعر به از آنها مانده نالیف  
کرده و بنقل مجلس موسوم نموده در آن تذکره گوید سلطان که در تخت این  
جے نام و نشان است از او ابل عمر ناهید سالی که در دستان تربیت من  
نشور نام نمود قلبی از معرفت تقویم و او زمان شعر به پیش من دیده و رسوم  
خطا شکند و منشآت را از من امون خرد و خواست تخلصی از حقیر کرده  
سلطان متخلص شد و فریبه باندا از مهر اربیت دارند این چند شعر  
منتخب آن است

بروای صبا بان کوی و بکونکافارا که نیامد و هجر تو بساخت کار مارا  
ولها ایضا

با خیال تو و کوی تو نموا هم بهشت حور کے چون تو و چون کوی تو کو بهشت  
وطا ایضا

از سر کوی تو لا بهین که چنان هر دم خنده زمان آمدم که به کان هر دم  
ولها ایضا

من از آزاد گے از سیکشم آن به هر کس نیبندد را سپرے  
سلطان بخت

دختر امیر تیمور کورکانے است و در انباء ابن حجر ذکر او شده از فرزندیکه  
در نارنج تیموریے نکاشته شده این زن را خوی و خصلت مردان بوده  
و در او ابل شوهر قبول نمپنموده در او اخر باخو این بعد ادا الفت و عاشر

# خیرات حسنا

۹۳

داشته و از پناه ملائمتی حاصل کرده در تحت ازدواج سلیمان شاد آمد  
در اخلاق علائقی اسم این زن را اجناسخت نوشته و در صحایف الاخبار  
می نوید امیر تیمور زاد و خواهر بوده یکی قتلغ نرکان آغا نام داشته  
دیگری شیرین بیگی آغا

## سلمه بنت عیس

خواهر اسماء بنت عیس از صحابیات و حلیله حضرت کجوه سید الشهداء  
و بیلا لب قدر مشهور است در نظم اشعار طبعی عالی داشته و چنانکه در اغلب  
مکتوبات اشعار ذیل را در کثرت بعضی مثنوی این که در جنگ خالد بن ولید  
از بنی کانه از جماعت جذیمه بن عامر بیگانه کشته شده بودند بنظم آورده است

و کم غادر یوم الغیضاء من قتی	اصیب فلم یخرج وقد کان جارحاً
ومن سید کهل علیه مهابة	اصیب لما یعلل الشیب واضحاً
احاطت بخطاب الایامی و طلق	عدائت من کان منهن فاکحاً
ولو لامقال القوم للقوم اسلوا	للاوقت سلیم یوم ذلک فاطحاً

بروایت صاحب آغانی و بکفنه ابن اثیر بعد از آنکه عساکر بنی سلیم او تکاب  
خطیفات نموده و جمعی را بیگانه کشته حضرت رسول صلی الله علیه و اله  
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را مأمور فرموده و در روز فاطمه  
مثنوی این را بعد از وی گفت و فرمودند

## سلمی بنت القراطیبه

سلمی بنت القراطیبه است از اهالی بغداد در حسن و جمال بیحد بود  
و شعر آنهاست خوب سپرده ایفان ذیل را در لطف شما بل و زیبا بی

خود گفته است

عبون مها الصبرم فداء عینه	واجباً و الطباء فداء جید
انین بالعقود وان تحری	لازین للعقود من العقود
ولا اشکو من الاوصاب قلا	وتشکو فامتی مثل النهود
ولو جاورت فی بلد ثمود	لما نزل العذاب علی ثمود

# خیرات حسنا

۹۴

صاحب نفع الطیب میگوید چون این ابیات سکر به مقتضی خلیفه عیسیا رسید گفت بے الحقیقت سکر را چنین حسن و جمالی است یا صنعتا غرا در این اشعار بکار برده گفتند او فوق الث که اظهار داشت و صحت او با علی در جگر کمال است خلیفه مال ز پادشاهی برای او فرستاد و پیام داد که بر استغانتان این اموال صنایع حسن و جمال خود را محفوظ و محروس دارنا ضایع نشود

## سلی الیمانیة

جاری ابو عباده البحری است ابو عباده از مشاهیر مجددین شکر اسلام میباشد و سلی الیمانیة جاریه او از امانه شوائع و کثیر کتب بود در کتاب بدایع البدائیه ابن ظافر مسطور است که بجزیره و قی خواست این جاریه را خریداری نماید بطور امتحان این دو بیت بگفت و متم آن را از سلی بخوانست

من لم یحب احب فی صغره  
فصا واحد و ثنی علی کبره  
من نظر شفته فآرفه  
وکان مبداه واه من نظره

سلی از نجایا ابیات ذیل را بنظم آورد

لولا اللئمه لمانت من کد  
متر الیالی بزیدتی فکره  
ما ان له سعد فبعد  
باللیل فی طول و فی قصره  
الجسم یبلی فلاحراک به  
والروح فبنا اری علی اثره

و سلی غیر از سلی بنت عمیس الخثعمیه که ترجمه حال او گذشت اسامی پانزده نفر از صحابیات بوده که یکی از آنها سلی نام داشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و قابله اولاد حضرت فاطمه سلام الله علیها و جناب ابراهیم و لد حضرت رسالت پناه هم میباشد و مشا و ابنا را صفتی دختر عبد الطالب از اد کرده و زوجت ابورافع القنیایی بوده است و سلی یکی از فوجان حضرت امام حسن علیه السلام و یکی دختر شیخ محمد الجزری است که در علم فقه و حدیث مهارت داشتند و از پس پرده بطلاب درس میدادند و از فرار

# خیرات حسنا

۹۵

میگوید زاهد که سکنه خانم دختر مرحوم علی پاشا از حیوان محترمانه  
این زمان بحسن خط و ادب معروف است و از خیرات حسنا شمرده

میشود

## تبصیر

از اطلاعات ادبیه معلومه بلفظ سلی اندک این کلمه اگر بضم سین  
و بر وزن سلی باشد از اسما و مجال است و اگر بفتح سین باشد از  
اسماء تناء میباشد و در بعضی اشعار و نثر تصغیر بر آن افزوده سلی

گفته اند

ابو نواس کوبد

اینها المدعی سلی هواها

اینها انتی هواها کوار

و این دو بیت در حق کتابه است که مثل بعضی از اینای زمان ما بدون

علم بدعوی بر میخیزند نظیر آنکه باسم سلی گفته اند که

وکل یدعی حبا بسلی

ولیسلی لا تفرح لهم بذاکا

و از اشعاره که باسم سلی گفته شده و حل آن بر آداب لازم است

این است

فارسک الی سلی بان النفس مشغوفه

فما جادت لنا سلی بزنجیر ولا فوفه

یعنی برای سلی پیام زادم که عشق تو قلب مرا گرفتار است از لای و نعم

جوابی نداد و باید است که اعزب چو اینکشانها هم دست بچرا

با سبنا به حلقه کنند چنانکه سر و نوک ناخنها هم پیوند و پیش تلخ

انکشانها هم دست و است زنتا شاره بوقده است و طرف صابلا میبار

میشود و اینچنین از نجره کوبند و فوف بفتح فاء بمعنی رد کردن باشد است

و عمل آن اینکه سر ناخن انکشانها هم را بجز ناخن انکشان سبنا به داخل نموده

برودرها میبکنند پس زنجیر و فوفرا اسمها بجهت سکنه بمعنی نعم و لا با قبول

ورده

# خیرات حسنا

۹۶

ورد و میگویند سالنہ فاف عتی بخیر ولا زنجیر یعنی مویز فلان چیز ہے  
نواکنم نہ بقبول خواہش اداوارہ کرد نہ برتہ آن

و این دو یعنی باسیم کلی از جا می آید  
بکت عینای مرخوف التناہی  
نغانفتنا لئودیع ففالت  
و عجز از سیاق این نظم استنباط میشود

## سلیہ

زنی است عارفہ و در نفحات الالہی ذکر او شدہ مولای او خواجہ محمد  
نام بودہ و در ہفت سالگی داخل ملکیت مشارالیر شدہ یعنی او  
و مادہ شرابخویدار ہے کردہ بعد ہا بعضے خواریق عادات از او شاہد  
نمودہ خواستہ است اورا از ادکند خود قبول از ادہی نکردہ ہفت سال  
بخدمت مولای خود اشغال داشتہ در چہارادہ سالگی در گذشتہ  
بہر حال عرفا اورا دارای مقام ولایت میدانند

## سامیہ

سپیکہ بنت خباط از صحابہ ثبات و مادہ بخار با سراسر است کہ از صحابہ میباشد  
در صدر اسلام بقبول ایمان شرف گردیدہ بدین جهت مشرکین او را عذاب  
و شکنجہ کردند و انحرالامر بضریر جریبہ ابو جہل شہید شد بنا بر ولایت  
ابن ابیہر این زن اول کسی است کہ در اسلام بعبادت شہادت قاہر شد  
و شہادت او قبل از ہجرت حضرت ختمی مٹاب مدینہ منورہ است  
سورۃ بنت زمرہ

از زوجات حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و در خیر زمرہ بن قیس بن  
عبکد شمس بن عبید و بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی الفزری  
العامریہ است کہ پیشتر در امتہان المؤمنین بشمار آمد حضرت رسالت  
پنلہی بعد از وفات حضرت خدیجہ و برہایت اصح قبل از نکاح عائشہ  
در مکہ معظمہ اورا از زوج فرمودند در حالتی کہ چندان جوان بنود و عباہ

# خیرات حسنا

۹۷

ثنا و اخراجات خلیفہ ثانی بنا بر روایت شیخ محیی الدین در مسامرات  
از سوده بنت زمعه فقط این حدیث روایت شده است

## سُورَةُ بِنْتِ عَمَارَةَ الْأَسَدِيَّةِ

از فضیلت تابعین و از محبتین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است  
که در جنگ صفین حضور داشتند و برادر خود را بجنگ معاویہ تشویق  
میکرده و این ابیات را میخواندند که است

شتر کفعل ابیک یا ابن عمارة	يوم الطعان و ملئنی الاقران
وانصر علیاً و الحسین و هط	واقصد طهنا و ابنها بهوان
ان الامام اخو النبی محمد	علم الهدی و مناره الايمان
قد للجبوش و سر امام لوانه	قدما با بعض صارم و ستان

در حکایات را جمع بجم معاویہ گویند در او اخراجت این زن برای حاجت  
نزد معاویہ آمد معاویہ بهین اشعار خوانده گفت یا ابنه الاسد  
تو بی که در روز صفین با پر شعرها برادر خود را بجنگ با من ترغیب  
میکردی من امده سوده گفت بی یا امیر المؤمنین مثل من  
کیه از حق اعراض نکند و دروغ را وسیله کار خود قرار ندهد معاویہ  
گفت چرا چنان میگردی گفت بجهت پر و پی و دوستی علی علیه السلام بر ازین  
گفتی معاویہ شروع کرد به بیان حالات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام  
الله علیه و شرح مبسوط در مدح و ثنای آنحضرت بگفت (والفضل  
ما شهدت به الاعداء) سوده گفت یا امیر المؤمنین مختصر فرما که چهره عرض  
کنم گفت بگوئی گفت تو امر و زبر مردم حکم کنی و آنچه بر آنها رود ازینکند  
تو مسؤلے و اگر در حقوق خلافت افراط و تفریط رود از تو سؤال کنند  
پس بدان که کان تو که بوجود تو منظر ندیم چشم خوارت درها می بینند  
وزنان خود را در حق ما دراز دارند ما را التحقیر می کنند و بیخ و بن  
ما را بر می اندازند و ما را پامال می کنند از وقتیکه این ارطاه بطرف  
ما آمد و حال ما را بگشت و اموال ما را بگرفت و اگر ما در عالم اطاعت



# خیرات حسنا

۹۸

و انضیاد نبودیم هر آینه بغدیاث او را رفع میگردیم و افند او باینکه

داشتیم  
چون کلام سوده با اینجار رسید معاویہ منغیر شده گفت مرا بقوم و قبیلہ  
خود نهد بدینیکے سوده بگرفت و این دو بیت بخواند

صَلَّىٰ اِلَّا لَهٗ عَلٰى رُوْحٍ تَقَمَّنَهٗ فَبِرَفْعِ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْقُوْنَا  
قَدْ عَالَفَ الْحَقُّ لَا يَبْغِيْ بِهٖ بَدَلًا فَضَارَ بِالْحَقِّ وَالْاِيْمَانِ مَقْرُوْنَا

معاویہ پرسید آن شخص گپت گفت علی بن ابی طالب علیه السلام است معاویہ  
گفت از کجا میدانی که علی نا این حد عدالت داشت گفت از آن میدانیم  
که روزی نزد او آمدم و از ظلم بکنز و اهل شکایت کردم او فوراً آن را بر  
مغزول نمود معاویہ حکم کرد فرمایند بنویسند که اموال سوده را با او  
رد کنند و بحق او بعدالت رفتار کنند سوده گفت یا امیر المؤمنین  
این مرحمت در حق من نه است بل عشیرم و قوم مرا نیز شامل است معاویہ  
گفت تو بکار خود برد از بقوم و عشیره چه کار داری سوده گفت این جنابت  
اگر بمن اخضا صد اشتر باشد اسباب شنام و دلایل دناست من خواهد بود  
اگر عدل خلیفه عمومی نباشد منم مثل بیکه از عشیره خود بهین حال میکنم  
معاویہ گفت حضرت علی علیه السلام شمارا عادت داده است که نسبت به  
سلاطین بجزایر و جنار و فتنار و سخن کیند و این گفته آنحضرت که

فرموده است

وَلَوْ كُنْتُ بَوًّا بَا عَلِيًّا بَابِ جَنَّةٍ

لَقُلْتُ لِمُحَمَّدٍ اِنْ اِدْخُلُوا بِسَلَامٍ

شمارا مغرور کرده است پس حکم کرد فرمایند بر طبق میل و مقصود سوده

نوشند

(مقصود از این ارضاه بسرین ارضاه است که از جانب معاویہ به بالشکرین  
مقامورین شد که این ولایت را از تصرف عامل حضرت امیر المؤمنین  
علی علیه السلام که عبید الله بن عباس باشد خارج و منزع سازد)